



## برای مردی که شهادت را زندگی می کرد

# صیاد، تراز شهادت بود

بنی اسدی - برخی کلمات مثل حدیث هستند. هزار بار هم که بخوانی باز تازه اند. تازه اند و تازگی می افزایند. برخی انسان ها هم چنین اند. گذر زمان نمی تواند آنان را در قالبی نشاناند و در قاب خویش گیرد. تازه اند و باز تازگی می تراود از نام و یاد آن ها. اصلا حدیث اند و مدام تازه. اگر بخواهیم از "انسان های حدیث" نام ببریم به نام بلند شهیدان خواهیم رسید که نام خدایند و یادآور خدا نیز هم. در میان شهدا باز به نام های بلندی می رسمیم که بسان اذان عزمنندی، آدمی را به سر خط بزرگی می رسانند. کسانی چون امیر شهید ارش، که بسان خود ارش، کلمه طیبه شده است، سپهبد شهید علی صیاد شیرازی، که با هیچ عنوانی جز "شهید" به جایگاه شایسته خویش نمی رسید. او باید شهید می شد. این "باید" را هم زندگی سراسر معرفت اش "تقدیر" کرده بود و الا شهادت را به هر کس پیشکش نمی کنند. اصلا وقتی بهشت را به بها می دهند و دست بهانه از هزار فرسنگی آن کوتاه است، مگر می توان از "باب" بزرگی که فتحه... لحاظه اولیاه، جز با برات جهاد و شهادت، گذشت. باری، صیاد باید شهید می شد والا "بتر" می ماند "کوثر عشق". او باید شهید می شد و چقدر زیاست وقتی کلام رهبر مجاهد انقلاب در شرح این حدیث مجسم،

حدیث می شود که: «دو هفته پیش شهید کاظمی پیش من آمد و گفت از شما دو درخواست دارم: یکی این که دعا کنید من روسفید بشوم، دوم این که دعا کنید من شهید بشوم. گفتم شماها واقعاً حیف است بمیرید؛ شماها که این روزگاریهای مهم را گذرانید، نباید بمیرید؛ شماها همزمان باید شهید شوید؛ ولیکن حالا زود است و هنوز کشور و نظام به شما احتیاج دارد. بعد گفتم آن روزی که خبر شهادت صیاد را به من دادند، من گفتم صیاد، شایسته شهادت بود؛ حقتش بود؛ حیف بود صیاد بمیرد. وقتی این جمله را گفتم، چشمهای شهید کاظمی پُر اشک شد و گفت: انشاء... خبر من را هم بهتان بدهند!»

فاصله بین مرگ و زندگی، فاصله بسیار کوتاهی است؛ یک لحظه است. ما سرگرم زندگی هستیم و غافلیم از حرکتی که همه به سمت لقاء... دارند. همه خدا را ملاقات می کنند؛ هر کسی یک طور؛ بعضی ها واقعاً روسفید خدا را ملاقات می کنند، که احمد کاظمی و این برادران حتماً از این قبیل بودند؛ اینها زحمت کشیده بودند. (بیانات در مراسم تشییع پیکرهای فرماندهان سپاه ۱۳۸۴/۱۰/۲۱)

بله، حیف بود صیاد بمیرد. مرگ با همه عظمت و شوکوش در برابر شهادت احساس کوچکی می کند چنان که مردگان در برابر شهدا. پس حیف

بود مردی که شهادت را زندگی کرده بود، جز با شهادت به پایان برسد. چه می گویم؟ پایان؟ نه شهادت اصل اصل آغاز است پس حیف بود صیاد دوباره آغاز نشود مردی که به گفته عارف بزرگ، آیت... بهاءالدینی، از جنس نور بود چنان که یکی از یارانش روایت می کند: رفتم قم رسیدم خدمت آقای بهاء الدینی... ایشان به من نگاهی کردند، گویا منتظر بودند که پیام را برسانم گفتم که حاج آقا! جناب صیاد به شما سلام رساندند و گفتند دلم برای شما تنگ شده، پاسخ آقای بهاء الدینی که آقازاده شان هم آن جا بود این بود، گفت: شما آقای صیاد را می شناسید؟ گفتم: حاج آقا فرامده من است من چطور شناساش! گفت شما آقای صیاد را می شناسید؟ با سؤال دوم فهمیدم که حاج آقا به من می خواهد بگوید شما نمی شناسیدش.

گفتم: نه آن قدری که شما می شناسید. گفت: آقای صیاد را می شناسید؟ گفتم: نه حاج آقا. سه بار از من سؤال کردند و بار سوم گفتم نه حاج آقا. ایشان به من این را گفت، صیاد یک پارچه نور است، سه بار هم تکرار کرد... بله شهید نور بود و الان هم ما در شمع انوار شهدا، راه را پیدا می کنیم والا در ازدحام آهن و مامواره ها مگر می شد از "ماه" سراغ گرفت؟ اگر هنوز می توانیم به آسمان نگاه کنیم و لبخند فرشته ها را

بخوانیم به برکت شهیدانی مانند صیاد است که پیر دیر عشق، حضرت آیت... خامنه ای، در باره اش و در باره شکوه نام او در نگاه مردم چنین می گوید: بنده وقتی به تلویزیون نگاه می کردم، سبیل عظیم و خروشان جمعیت را می دیدم. من چندجا این حالت را دیده ام که یکی از آن ها این جا بود. دیدم یک عامل معنوی اثر می گذارد و آن، انقلاب می فرماید؛

برادران عزیز! اخلاص چیز عجیبی است؛ یعنی کار را برای خدا کردن و همان چیزی که مضمون عایمانه اش در شعری آمده است: «تو نیکی می کن و در دجله انداز». انسان برای خدا کار خوب و درست و صحیح بکند و در پی این نباشد که حتماً به نام او ثبت شود و امضای او زیر آن بیاید؛ این بلافاصله اثر می دهد. خدای متعال بعد از شهادت این مرد، در همین قدم اول، به او اجر داد.

کسی مثل امیرالمؤمنین (ع) را هم یک نفر آدم با یک همدست می تواند بکشد؛ چون او شیر همه پیشه های مردانگی و شجاعت بود. بنابراین کشتن کسی مثل صیاد شیرازی، نه دلیل قوت سازمانی و نه دلیل طرفدار داشتن کسی است. این کار جز خباثت و شقاوت و دوری روزافزون آن ها از مردم و ارزش ها، چیز دیگری را نشان نمی دهد.

وقتی مردم به این حادثه، این طور جواب می دهند، خیلی چیزهای بزرگ به دست ملت می آید. خون شهید حقیقتاً چیز مبارک و عجیبی است. شما ببینید در تشییع شهید صیاد شیرازی چه اجتماعی تشکیل شد! همه متأثر بودند و گریه می کردند. هیچ کس به خاطر رودربایستی و برای نشان دادن خود نیامده بود؛ همه با انگیزه قلبی آمده بودند. (بیانات در دیدار فرماندهان ارتش - ۱۳۷۸/۱/۲۵)...

صیاد شیرازی اگر چه از جبهه، باز گشت اما سر انجام در تهران به صید شهادت رسید و خود را به قافله کربلایان رساند. به قافله ای که تا همیشه «هل من ناصر» حسینی را به جان لبیک می گویند و راه را همچنان باز نگه می دارند تا صراط مستقیم معرفت همواره رهروانی آفتاب جان داشته باشد و امروز هم بتوان گفت راه شهادت تا همیشه باز است، هر کس مرده راه است، بسم...!

نتیجه با هماهنگی فرمانده گردان آن محور با فرمانده تیپ شهید چراغچی، قرار شد آن تپه های پایین ارتفاعات هم از دشمن گرفته شود. وقتی گردان حمله کرد عراقی ها سریع موضع را ترک کردند. بعد از ظهر همان روز که روز اول عملیات بود، تصمیم گرفتند به همراه عده ای از عزیزان از جبهه شهید رمضان علی عامل، شهید حسینیان، شهید نعمانی، شهید عرفانی و شهید شریفی بروند پایین و منطقه را ببینند که بنده راننده ایشان بودند و آن ها را همراهی می کردم. وقتی رسیدیم پایین، بعد از ظهر حدود ساعت ۵ بود. به محض این که رسیدیم پایین، دشمن به شدت پانک زد و با امکانات بسیار زیاد و یک لشکر نیرو قصد تصرف

مواضع از دست داده را داشت. در این زمان گردانی که شهید چراغچی و ما در آن حضور داشتیم به محاصره دشمن در آمد که آن موقع هوا کاملاً تاریک شده بود و دشمن حلقه محاصره را خیلی تنگ کرده بود. شهید چراغچی به همراه گردان خیلی سریع نیروها را سازماندهی و تقسیم کرد. سپس توصیه می کردند مهمات موجود را خیلی با صرفه جویی و دقت مصرف کنید که تمام نشود تا این که گردان کمکی برسد و محاصره شکسته شود.

یکی دو ساعت از شب گذشته بود که شهید چراغچی به افراد گردان دستور دادند که سریع دعای توسل برگزار کنند تا از طرف خداوند متعال و ائمه معصومین (ع) شاید فرجی شود. بلافاصله دعا برگزار شد و به نیمه های دعا نرسیده بودیم که ابرسپاهی بالای سر ما را فرا گرفت و بلافاصله شروع به باریدن کرد و چنان باران شدیدی بارید که ماشین



## عطر خوش در سی و یکمین سالگرد شهادت قائم مقام فرمانده لشکر ۵ نصر

# این جا چراغی همیشه روشن است

ولی...! چراغچی مسجدی در تاریخ ۱۳۳۷/۶/۱ مشهد متولد شد. در کودکی به یکی از مدراس علمی - مذهبی به نام "مقویه" رفت و مدت سه سال در آن جا به تحصیل پرداخت. سپس برای گذراندن دوره ابتدایی پا به مدرسه نهاد و مجدداً شروع به درس خواندن از پایه اول کرد. پس از پایان دوره ابتدایی، تحصیلات متوسطه خود را در دبیرستان دانش بزرگ (فردوسی) در رشته ریاضیات آغاز کرد. او هر سال با دریافت بهترین نمرات و کسب بهترین رتبه، دبیرستان را به پایان می برد. در آزمون کنکور ۵۶-۵۷، در رشته مهندسی علوم دانشگاه بیرجند پذیرفته شد. با اوج گیری انقلاب اسلامی ایران به رهبری امام خمینی (ره) فعالیت سیاسی مذهبی خود را قوت بخشید و در صحنه مبارزه با رژیم منقور پهلوی مشتاقانه گام نهاد. در سال ۵۷-۵۸ با تعطیلی دانشگاه ها فعالیت خود را در ارتش آغاز کرد و در کلاس های نظامی به تعلیم افراد می پرداخت. در همین سال ها بود که با تشکیل سپاه به این نهاد انقلابی - اسلامی رو نهاد و درس و دانشگاه را رها کرد. با آغاز اولین خیانت های ضد انقلاب داخلی در گنبد، به این منطقه رفت و در آن جا دلاوری ها کرد. با شروع جنگ تحمیلی عراق علیه ایران به جبهه های نبرد شتافت. مسئولیت های او در جبهه عبارت بود از: فرمانده گردان، مسئول طرح و عملیات منطقه ۶ سپاه، مسئول طرح و عملیات نصر ۵ خراسان و قائم مقام فرمانده لشکر ۵ نصر. به اعتراف برادران همسنگرش پست ها و مقام هایی که به او تفویض می شد، از او انسانی مصمم تر می ساخت.

ولی...! از قدرت برنامه ریزی و طراحی بی نظیری برخوردار بود. در عملیات بستان، طرح او برای تصرف آن جا مورد توجه و تصویب تمامی فرماندهان قرار گرفت. درباره خصوصیات اخلاقی او باید گفت که تواضع و فروتنی بیش از حدش خیلی از دوستان و حتی بیگانه ها را بارها و بارها خجل و شرمند کرده بود. خوشبختی داری، توکل و خونستردی اش حتی در اوج

جنگی دشمن از کار افتاد و سر و صدا کم شد، در همین حال فرمانده گردان اطلاع داده بودند، مهمات در شرف اتمام است. زیر باران نشسته بودیم و خدا را شکر می کردیم که سر و صدایی بلند شد. یکی از برادران با سرعت آمد و گفت: از دور دو سیاهی به طرف ما می آیند. دو نفر از برادران بسپج را که جلوتر فرستاده بودند، آمدند و گفتند: آن دو سیاهی دو قاطرند که حامل مهمات می باشند این قاطر ها به محض این که رسیدند، در میان بچه ها زانو زدند و روی زمین دو زانو خوابیدند و سرشان را روی زمین گذاشتند و بچه ها سریع بار آن ها را تخلیه کردند. سپس آن دو حیوان از شدت جراحات زیاد و تیرهای که به آن ها اصابت کرده بود از بین رفتند. شهید چراغچی با چشمان پر از اشک گفت: من در سخت ترین اوضاع و گرفتاری متوسل به دعای توسل شدم که این چنین نتیجه هایی داشته باشد. بعد که از گردان بالا سوال شد، گفتند: ما هیچ گونه قاطری نفرستادیم و خبر نداریم و بدون شک امدادهای غیبی بود که دایم به یاری رزمندگان می شتافت. او در عملیات ظفر آقرین بدر بر اثر اصابت گلوله به ناحیه سر مجروح و در بیمارستان شهدای تهران بستری شد. بعد از ۲۳ روز بیهوشی، سرانجام در ۱۸ فروردین ماه سال ۱۳۶۴ به درجه رفیع شهادت نایل گشت و پیکر مطهرش در گلزار شهدای بهشت رضا (ع) مشهد آرام گرفت.

■ بزرگداشت شهید چراغچی فردا برگزار می شود مراسم سی و یکمین سالگرد عروج سردار شهید ولی...! چراغچی فردا در گلزار شهدای بهشت رضا(ع) برگزار می شود. به گزارش خراسان، در این مراسم که همزمان با آیین دعای ندبه رزمندگان و از ساعت ۷ آغاز خواهد شد، حجت الاسلام والمسلمین دکتر حسین زاده بحرینی نماینده مشهد در مجلس سخرتانی می کند.



از آن دوران می کند: بعد از عملیات رمضان بود که به تعدادی از یگان های رزمی سپاه ماموریت داده شد، سریعاً از جنوب کشور عازم جبهه میانی در محور سوماار بشوند. لشکر ۲۱ امام رضا (ع) که در آن روزها تیپ مستقل بود، عامل این ماموریت شد و فرمانده این تیپ را شهید ولی...! چراغچی برعهده داشت، بنده هم به عنوان بسیجی راننده این سردار بودم. این عملیات با عنوان مسلم بن عقیل در سال ۱۳۶۱ آغاز شد. محور یکم تیپ امام رضا (ع) قرار بود عمل کند. ارتفاعات بسیار بلندی را که مشرف به دشت اطراف شهر مندلی عراق بود، بچه ها هنگام شب و در موعد مقرر تمام آنجا را تصرف کرده و به هدف اصلی دست یافته بودند، ولی دشمن در پایین ارتفاعات که تپه های کوچکی بود استقرار داشت و احتمال تعرض می رفت. در